

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روایات در قضیه سَمْرَه را خواندیم. در آنجا عرض شد که روایات بر چند دسته هستند.

یک دسته که از نظر سند، شک و شبهه‌ای نیست، روایت کافی است که سند به عبدالله بن بکیر می‌رسد که آنجا لاضرر و لاضرار است انک رجل مضار و لاضرر و لاضرار.

دسته دوم روایتی است که از طریق ابن مسکان به امام باقر علیه السلام می‌رسد و در آنجا لاضرر و لاضرار علی مؤمن است

و سوم در آنجایی است که انک رجل مضار هست که مرسله صدوق است و لاضرر و لاضرار در آن نیست روایت... است اگر اشتباه نکرده باشم.

از طریق عامه هم در اینجا روایاتی آمده آنچه که در نظرم هست ظاهراً در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید از اصل از امام باقر علیه السلام همین خبر سَمْرَه را نقل می‌کند و در آنجا عنوان انک رجل مضار هست و همینطور در بعضی از کتب دیگر اهل سنت هم آمده البته بحث راجع به این روایت سَمْرَه و دلالتش و تحقیق راجع به کم و زیادش و اصل مُحکَّم در این کم و زیاد بودن، اینها بعداً می‌آید. ما می‌خواهیم ببینیم که خود این قاعده لاضرر و لاضرار در کدامیک از روایات، اسمی از آن به میان آمده.

دو روایت هست که این دو روایت از طریق امامیه است یکی روایت کافی است از محمد بن یحیی و تهذیب هم ظاهراً از خود کافی نقل می‌کند و در طریقهش محمد بن عبدالله بن هلال است از عقبه بن خالد عن ابی عبدالله علیه السلام که در این روایت بحث درباره شفعه است قال قضی رسول الله صلی الله علیه و آله بالشُّفعة بین الشركاء فی الارضین و المساکن چون در باب شفعه حقوقی که تعلق می‌گیرد به شرکاء حق مُشاء است قبل از قسمت، در زمین و در مسکن، اگر یکی از آنها سهم خودش را فروخت دیگری فوراً، البته این فوری است دیگر، بالتراخی نمی‌شود، فی الفور می‌تواند اخذ به شفعه بکند و آن سهی را که آن فروخته این بخرد و در اینجا باز این قاعده لاضرر می‌آید و فروعاتی هم بر آن مترتب می‌شود.

فرض کنید اگر یک شخصی من باب مثال از باب اضرار بخواهد اینکار را بکند و یک مال بیشتری را بخواهد بذل بکند آیا در این اینجا این معامله صحیح است یا صحیح نیست؟ یا این شخصی که أخذ به شفعه می کند بر چه اساسی باید اخذ به شفعه بکند؟ اینها دیگر از فروعات مسأله است. ولی آنچه که هست این است که در اینجا دارد و قال لاضرر و لاضرار، در اینجا امام صادق علیه السلام لاضرر و لاضرار را نسبت می دهند به پیغمبر در اخذ به شفعه، قضی رسول الله فی الشفعة بین الشركاء و فلان و قال لاضرر و لاضرار.

این یک روایت است البته در این روایت خدشه شده به دو نفر، یکی محمد بن عبدالله بن هلال است که توثیق نشده، با اینکه از مشایخ است و در طریق کامل الزیارات است ولی در عین حال می گویند توثیق نشده البته حالا بحث راجع به محمد بن عبدالله بن هلال را ما انشاء الله یا فردا یا پس فردا می آئیم بحثش را می کنیم همینطور راجع به عقبه بن خالد، در عقبه بن خالد هم که طبقه اولی از روایات است توثیقی نشده گرچه بعضی ها فی الجمله توثیقی کردند مثل کشی. ولی آنطور که باید و شاید نشده لذا این روایت را بعضی ها از روایات ضعیف می شمارند به این دو نفری که در اینجا ذکر شد.

روایت دومی که در اینجا مطرح است روایتی است از محمد بن عبدالله بن خالد عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قضی رسول الله بین اهل البادية أنه لا یمنع فضل ماء لیمنع به فضل کلاء و قال لاضرر و لاضرار. پیغمبر بین اهل بادیه اینطور حکم کردند که شما از آب منع نکنید تا اینکه از چرا منع بشود. به خاطر اینکه در بادیه این طور بود که هر قبیله ای می آمدند یک چاهی داشتند و از این چاه استفاده می کردند و آن افرادی که دارای مواشی بودند در آن حول و حوش، اینها رعی می کردند در مواشی شان، و اینها خب بعد از رعی نیاز به آب داشتند، چهارپایانشان بعد از چرا می آمدند آب می خوردند و اینها ممانعت می کردند و از آنها می خواستند پول بگیرند و اینها، پیغمبر فرمودند که شما ممانعت از زیادی آب نکنید شما که حالا چاهتان آب دارد، مواشی خودتان را آب می دهید، خودتان از آب استفاده می کنید، زراعتتان را آب می دهید، حالا اگر گله ای هم آمد به آن آب بدهید، چرا دیگر بخواهید منع کنید تا اینکه از چریدن، اینها منع بشوند.

خب، بحث راجع به اینکه حالا آیا این چاه قبلاً بوده و بعد آن قبیله آمده در آنجا منزل گرفته یا این قبیله اصلاً این چاه را کنده اند، دیگر در اینجا این مسائل مطرح نیست، این هم باز یکی از آن جهاتی است که گفتند مقام، مقام اجمال است ها. شما نمی دانید که آیا این چاه چاهی بوده که قبلاً بوده و اینها حق ندارند، یا اینکه این چاهی است که خود اینها کردند، بعداً می آئیم می گوئیم ولو اینکه چاه خود اینها هم باشد ولی باز در عین حال اینها باید بدهند، روایاتی هست در اینجا. یعنی اگر ما آن قرائن را نداشتیم ما حمل می کردیم بر این که این چاه چاهی بوده که مال خودشان نبوده منتهی یک حق تصرفی دارند ولی اگر چاه مال خودش است خب شخص، الناس مسلطون علی اموالهم، نمی خواهد مواشی دیگر سیراب بشوند، تصرف در اموال اقتضاء این را

می کند.

یک معنایی که این روایت شده این است که شما از زیادی آب منع نکنید تا اینکه از زیادی چرا منع بشود یعنی دیگران مثلاً می خواهند زراعت بکنند شما آبشان را به آنها ندهید آنها زراعت نمی کنند در نتیجه آن مراتع کم می شود، آن کشت و زرع کم می شود، معانی مختلفی شده ولی آن معنایی که عرض کردم این معنی اظهر است از این دو.

این دو روایتی است که عقبه بن خالد از امام صادق علیه السلام نقل می کند جدای آن، البته ما یک اقصیه النبی داریم، قضاهائی که پیغمبر کردند و آن اقصیه، هم اهل سنت او را نقل کردند و هم امامیه.

روایتی را که اهل سنت نقل کردند آن روایت، روایتی است که می رسد به عباد بن صامت که از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است، که این روایت را احمد بن حنبل در مسند کبیرش نقل کرده و دیگران هم از احمد بن حنبل گرفتند مانند سنن و اینها، روایت دارد آن من قضاء رسول الله أن المعدن؟ اینها همه؟ هستند، یعنی معدن؟ است، یعنی اگر کسی از معدن چیزی بردارد مدیون نمی شود یا اگر کسی آبی از چاه بردارد این غرامتی ندارد. در اینجا، خود همین؟ دلیل بر این است که آن چاه، اعم از اینکه چه چاهی باشد. و اگر حیوانی را، اگر البته شرائش را لحاظ کرده باشند، محافظت کرده باشند، حیوان می آید، می زند یک چیزی را می شکند، در صورتی که آن چوپان، آن راعی، آن کسی که محافظ است، رعایت کرده باشد، آن؟ است منتهی اگر آمد و مثلاً فرض کنید که دارد حرکت می کند، یک هندوانه ای، یک خربزه ای سر راهش است، او با لگد می زند او را از بین می برد، آن دیگر تقصیر کسی است که این را گذاشته وسط راه، چون این نمی فهمد و این خلاصه تلف می شود، یا اینکه فرض کنید یک حیوانی را بستند یک جایی، یک بچه ای می رود اذیتش می کند، یا اینکه یک شخص می رود اذیتش می کند آن با لگد می زند و او تلف می شود این بر عهده صاحب حیوان نیست که دیه پردازد و یا حتی این جراحتهایی که وارد می کند بر عهده صاحب حیوان نیست، اینها همه؟ است.

بعد فرمود: و قضی؟ و قضی؟ و قضی فلان تا اینکه می آید و للعاهر الحجر، مفصل است روایتش حالا دیگر روایتش را خود شما می بینید، این روایات زیاد است. حالا یک مطلبی هم در این ضمن یادم باشد که در ذیل این حدیث بگویم، یک اشتباهی که در اینجا بعضی ها مرتکب شدند، جهتش را عرض می کنم. بعد راجع به قتل جنین صحبت می کند تا می آید اینجا که عباد بن صامت می گوید که و قضی أن لا ضرر و لا ضرار، حکم کرد پیغمبر که ضرری و ضراری...، و قضی بین اهل البادیه و فلان و این حرفها... تا این مطلب تمام می شود. بعد ما می بینیم که همین عقبه ابن خالد آمده این اقصیه النبی را، این قضایا را از امام صادق علیه السلام تکه تکه نقل کرده، مثلاً دارد فقی الفقیه باسناد محمد بن عبدالله بن هلال؟ عن ابی عبدالله فرمود قال من قضاء رسول

اللّه؟ فلان، این یک روایت. مثلاً در این جا دارد ففی الکافی و التهذیب از سکونی نقل می کند ابی عبدالله علیه السلام قال رسول اللّه؟ یعنی همین روایت عبادۀ بن صامت را، امام صادق این را تکه تکه بیان کردند و این دلیل می شود بر اینکه این عبادۀ بن صامت چه نحوه بیان کرده.

مثلاً در تهذیب محمد بن عبدالله از عقبۀ بن خالد از ابی عبدالله است که فرمود قضی رسول اللّه أنّ ثمرۀ النخل للذی عبّرها، ثمرۀ نخل برای کسی است که این را درستش کرده، قبلاً صاحب این نخل هر کسی بوده ثمرۀ نخل هم مال اوست، اگر شما نخل را فروختید، ثمرۀ نخل مال آن کسی است که قبلاً این را درستش کرده، عبّرها یعنی درست کرده،؟ کرده این را، آخر گردن را می گیرند و به آن شاخۀ ماده می زنند و درست می کنند، این ثمرۀ نخل مال آن است، گرچه نخل را بفروشد، الاّ أنّ یشرط المبتاع، مگر اینکه آن خریدار شرط کند که ثمره اش هم مال اوست ولی مقتضای این معامله این است که این نماء ات مال کسی است که این نماء را درست کرده و همینطور در بقیه که حالا من دیگر اینها را نمی خوانم ولی در تمام اینها امام صادق علیه السلام این قضاها را یکی یکی بیان کردند و عقبۀ بن خالد هم اینها را نقل می کند و دو تا از اینها همان شفعه است که در آنجا دارد و قال لاضرر و لاضرار و یکیش همان روایت فضل ماء بئر است که در آنجا هم داریم لاضرر و لاضرار ولی در بقیه اش لاضرر و لاضرار نیست.

مرحوم شیخ الشریعۀ اصفهانی، که الآن این کتاب که در دست من است همین کتاب ایشان است، رسالۀ ایشان است، ایشان در اینجا آمدند یک مطلبی را فرمودند همانطوری که خودشان هم استبعاد کردند در تلقی این مسأله، واقعاً هم همینطور است، ایشان آمدند در اینجا فرمودند که اصلاً این روایاتی که از باب شفعه و فلان و این حرفها است، این روایات اصلش همان روایت عبادۀ بن صامت است و عبادۀ بن صامت تمام این اقصیۀ پیغمبر را، هر کدام را جدا جدا و تکه تکه نقل کردند، پیغمبر در فلان جا فلان حکم را کردند، حکم به لاضرر و لاضرار، حالا اگر این لاضرر و لاضرار در شفعه بود و در فضل ماء بود خب چرا عبادۀ بن صامت نیامد در ذیل آنها این کلام را بیاورد؟

مثلاً پیغمبر قضی بالشفعة بین الارضین و المساکین، شفعه مثلاً حق کیست؟ حق آن صاحب مشاع است. در یک روایتی هم داریم در باب شفعه، قضی رسول اللّه شفعه... و لاضرر و لاضرار، آن وقت یک روایتی داریم که اذا عرّفت العرف فلا شفعة، این شفعه تا جایی است که علامات نصب نشود و تقسیم نشود آن زمین، اگر آمدند علامت گذاشتند، آقا این یک جریب مال فلانی، یک علامت هم گذاشتند، این یک جریب مال فلانی، دیگر در آنجا اگر شخصی آمد جریب خودش را فروخت دیگر در آنجا شفعه نیست، شفعه در آنجایی است که مشاع است وقتی که تقسیم کردند دیگر از اشتراک می رود بیرون دیگر، هر کسی سهم خودش را برمی دارد. و اینجا شارع برای خاطر عدم ضرر آمده اخذ به شفعه را یکی از حقوق برای آن شرکاء قرار داده،

عُرِّفَتْ تعریفاً یعنی علامت گذاشتن تقسیم کردن، حد نصب کردن، حدة الحدود.

در اینجا مسأله‌ای که به ذهن می‌رسد این است که اگر در این اقصیه پیغمبر جمله لاضرر و لاضرار باشد، عبادۀ بن صامت باید بیاید در ذیل حدیث قضاء شفعه و قضاء به فضل ماء این لاضرر را بیان کند نه اینکه بیاید به عنوان یک جمله مستقل بیان کند. بگوید پیغمبر قضا کرد در اینجا اینجور، در جریب اینجور، در شفعه اینجور، در فضل ماء اینجور و همینطور قضا کرد که لاضرر و لاضرار، خب معلوم می‌شود که در لاضرر و لاضرار یک قضیه جداست، قضیه مربوط به سمره بن جندب است.

پیغمبر اکرم اصلاً دأبشان این بود و با بقیه، اگر کلمات آن حضرت را نگاه بکنیم، چون بعضی‌ها آمدند در اینجا این مطلب را مطرح کردند، آمدند گفتند که عبادۀ بن صامت آمده قضایایی که پیغمبر آن قضاها را در طول زمان انجام دادند، آنها را، همه را با یک عبارت، در یک صفحه بیان کرده، مثلاً می‌داند پیغمبر در قضیه سَمُرَةَ بن جندب فلان قضا را انجام داد، در قضیه‌ای که شخصی آمده بود و یک لگد زده بود به یک زن و جنینش سقط شده بود فلان قضا را قرار داد گفت یک امه یا یک خُرّه باید آزاد کنید، در قضیه فضل ماء بئر آمد پیغمبر اینطوری فرمود، در قضیه شفعه اینطوری فرمود، قضاها را؛ حکم‌هایی که پیغمبر آمدند این حکم‌ها را در جاهای مختلفی بیان کردند، این عبادۀ بن صامت آمده همه اینها را در یک جمله برای ما بیان کرده.

البته این ممکن است، این درست است ولی یک احتمالی هم در اینجا داده می‌شود و آن اینکه دأب پیغمبر در بسیاری موارد این بود که همیشه احکامی را که هیچ ربطی به هم نداشتند در ضمن یک جمله بیان می‌کردند. فرض کنید که در خطبات پیغمبر، ما می‌بینیم که جملات پیغمبر خیلی کوتاه بود و هر کدام مربوط به یک قضیه است مربوط به یک مسأله است، به والدین کمک کنید، زکات مالتان را این طوری بدهید. خب زکات ربطی به کمک به والدین ندارد. روزه را اینطور بگیرد، کسی که حج انجام بدهد با این شرائط، اینطور می‌شود و امثال ذلک، اینطور نبوده که پیغمبر بیایند یک مسأله را مطرح کنند و روی آن صحبت کنند، خیلی کلمات پیغمبر، کلمات مختصری بود و ممکن بود در عرض چند دقیقه مثلاً بیست حکم را پیغمبر در یک عبارت بیان بکنند، این دأب پیغمبر بود.

حالا ممکن است بگوئیم که این مسأله اقصیه النبی نه از باب این است که قضاها را مختلفی انجام شده؛ پیغمبر، فرض کنید که من باب مثال آمدند، بعضی از اینها را در ضمن یک جمله بیان کردند، بعد عبادۀ بن صامت آمده این را جزء قضا قرار داده. قضا یعنی اینکه پیغمبر اینطور حکم کرد، نه اینکه در خارج هم واقع شد، گرچه آن احتمالی اولی اقرب است، چون یک قرائنی داریم، مثلاً در این قضاها ما می‌بینیم که مثلاً فلان شخص آمد، قضی؟ خب این معلوم است یک قضیه خارجی است دیگر، که یک زنی، یک زن دیگری او را کشته، حالا این ارثی که به این زن می‌رسد پیغمبر چطوری بین وراثت تقسیم بکند، و قضی فی الجنین المقتول

؟ پیغمبر بعد اینطور حکم کردند، و کان له من امراته؟ این معلوم می‌شود یک قضیه خارجی است یعنی یک حکایت را دارد نقل می‌کند پس بنابر این این احتمال دومی که من دادم این احتمال، احتمال بعید است مگر اینکه بگوئیم بعضی از اینها به صورت کلام پیغمبر است، این را داخل کرده در آن قضاهاى خارجی که آن قضاها را مطرح کرده.

به هر صورت، ایشان قضیه لا ضرر و لا ضرار را جدا مطرح کرده، جدا بیان کرده، مرحوم شیخ الشریعه اصفهانی این جدا ذکر کردن را دلیل می‌گیرند بر اینکه عقبه بن خالد که آمده و همین‌ها را به عینه از امام صادق نقل کرده این لا ضرر را از خودش اضافه کرده، یعنی امام صادق نفرمودند لا ضرر و لا ضرار، امام صادق همین قضیه النبى را، قضاهاى پیغمبر را آمدند بیان کردند، بعد عقبه بن خالد آمده اینها را از امام صادق نقل کرده بعد مشایخ و محدثین ما آمدند روایات عقبه بن خالد را تکه تکه کردند، خب این روایت زیاد بوده مثلاً دأب صاحب وسائل هم همین است می‌آید یک تکه از روایت را نقل می‌کند یک تکه را نقل نمی‌کند، شیخ هم همینطور است.

فرض کنید من باب مثال، در باب شفعه شیخ طوسی آمده در تهذیب، یا در مبسوط روایت عقبه بن خالد را این تکه‌اش را در اینجا نقل کرده دیگر بقیه‌اش را نقل نکرده. در باب دیات، آمده آن مقداری که مربوط به جنین و دیه و قتل هست نقل کرده و این دأب اینها بوده، حالا بالاخره اینها این کار را کردند، ولی خوب بود که همه را در هر جا که [خواستند بیاورند] نقل بکنند، ولی خب این کار را انجام ندادند.

بناءً علیهذا این عقبه بن خالد، اولاً این تقطیعی که در این جا هست، علماء و محدثین آمدند در کتابشان تقطیع کردند. دوم اینکه خود عقبه بن خالد آمده جمله لا ضرر و لا ضرار را اضافه کرده به شفعه و فضل ماء؛ نه اینکه امام علیه السلام این جمله لا ضرر را نقل کرده باشد و قرینه‌ای که ایشان بر این مطلب می‌گیرند یک ارتکاز ذهنی است که ایشان قاعده لا ضرر را یک قاعده وضعی نمی‌دانند، حکم وضعی نمی‌دانند بلکه حکم تکلیفی می‌دانند، و نهی را در اینجا دال بر حکم وضعی نمی‌دانند که البته اینجا بحثش بعداً خواهد آمد که تمام اینها، همه خالی از نظر نیست و اشتباه است، اگر در باب شفعه و در باب فضل ماء، مخصوصاً در باب شفعه، حالا در باب فضل ماء نه، در باب فضل ماء ممکن است بگوئیم نهی، نهی تکلیفی است، دلالتی بر غرامتی یا تاوانی، جبرانی، چیزی نداشته باشد، ولی قطعاً در باب شفعه نمی‌توانیم بگوئیم نهی، نهی تکلیفی است چون طرف می‌تواند أخذ به شفعه کند، یعنی به لحاظ حکم وضعی که اخذ به شفعه است پس معلوم می‌شود که لا ضرر و لا ضرار دلالت بر حکم وضعی می‌کند، نه اینکه دلالت بر نهی تحریمی می‌کند و چون مبنای ایشان در قاعده لا ضرر و لا ضرار نهی تحریمی است نه اینکه حکم وضعی، بنابر این ایشان در اینجا به مخمسه افتادند آمدند چاره اندیشیدند و تنها راه برای نجات از این مخمسه و دفع این عویصه را این دانستند

که در روایت عبادۀ بن صامت لاضرر و لاضرار اصلاً به شفعه نچسبیده و قضا به شفعه مذیل به لاضرر و لاضرار نیست بلکه لاضرر و لاضرار جداست، آن وقت، آمدیم سراغ روایت عقبۀ بن خالد که از امام صادق نقل کرد، خب حضرت چه می گوید؟ یا حضرت در اینجا منظورشان این است که پیغمبر در شفعه، وقتی که حکم به شفعه می کند، خود کلام پیغمبر مذیل به لاضرر و لاضرار است، پس بنابر این لاضرر و لاضرار در این قضیه اثبات می شود یا اینکه، نه، پیغمبر کلامشان و قضائشان مذیل به لاضرر نیست، امام صادق کلام پیغمبر را در جای دیگر آوردند و ضمیمۀ شفعه کردند یعنی چرا پیغمبر، حق شفعه را داده به شرکا؟ لآنه قال لاضرر و لاضرار در قضیه سَمْرَه، چون این قضیه لاضرر و لاضرار ثابت شده در سَمْرَه، بنابر این ما استفاده می کنیم که در شفعه در اینجا ضرر است اگر طرف حقّ أخذ به شفعه نداشته باشد که آن ضرر است شاید آن شخص یک شریکی بیاورد که اینها با هم نسازند، من می خواهم با شما در این منزل شریک باشم نه اینکه شما یک یهودی بردارید بیاورید او را بخواهید شریک کنید، این ضرر است دیگر، پس امام صادق از همین لاضرر و لاضرار... علت اینکه من گفتم فخر المحققین ادعای تواتر کرده یا حداقل استفاضه، همین است ها، یعنی این لاضرر و لاضرار در قضیه سَمْرَه به قرائن دیگر من حیث المجموع استفاده می شود برای تواتر، شاید ایشان منظورشان این قسم تواتر بوده.

بناءً علیهذا جملةً لاضرر و لاضرار در کلام امام صادق حکایت از یک قضایی می کند که آن قضا ربطی به شفعه ندارد ولی ایشان از آن قضا، استفاده شفعه در اینجا می کند ولی در هر حال صحبت در این است، بالاخره چه لاضرر، کلام پیغمبر باشد یا کلام امام باشد، ما می خواهیم در این مَنصّه... ایشان برای اینکه این مسأله را بردارد آمده لاضرری را که راوی آمده از امام نقل کرده، آن لاضرر را به خود راوی چسبانده، گفته راوی از خودش اضافه کرده، وقتی که راوی از خودش اضافه کرده به سلیقه خودش پس بنابر این کلام امام صادق مذیل به لاضرر نیست، خود راوی آمده گفته است پس بنابر این، حکم، از باب نهی تحریمی اثبات می شود، اما حکم وضعی دیگر اثبات نمی شود، این، این شبّه‌ای بود که ایشان کردند و اما دلیل خیلی واضح این است که شما به چه دلیلی می آئید یک کلامی را که از امام صادق راوی نقل کرده شما این را می گوئید راوی از خودش اضافه کرده؟!

حالا عبارتی که ایشان دارند من در اینجا می خوانم تا اینکه ببینید ایشان خودش هم متوجه این قضیه بوده، انّ الراجح فی نظری القاصر ارادة النهی التکلیفی من حدیث الضّرر، این نهی تکلیفی دارد وضعی ندارد و عند البحث عنه فی اوقات المختلفه ارادة النهی تکلیفاً؟ من قبلاً هم نهی تکلیفی را از او می فهمیدم، الا آنه یثبتنی من الجزم به، مرا باز می داشت از جزم به اینکه روایت، دلالت بر نهی تحریمی می کند، نهی تکلیفی می کند؟ إنّ اللفظ واحد، در حدیث شفعه لاضرر و لاضرار دلالت بر حرمت وضعی می کند در حدیث منع فضل

ماء دلالت بر حرمت تکلیفی می کند در حالتی که لفظ، لفظ واحد است، سیاق، سیاق واحد است، و لا مجال لإرادة ماعدا الحكم الوضعی فی حدیث الشفعة، مجالی برای اینکه حکم وضعی را قصد نکند نیست و حکم تحریم تکلیفی را در حدیث فضل ماء قصد نکند نیست یعنی آن دلالت بر وضعی می کند، در فضل ماء فقط دلالت بر حرمت تکلیفی می کند ولی اگر اینها هم نپرداختند اینها مانع شدند از آب، اینها مواشیشان هم مردند اینها مقارن نیستند نسبت به آب، بناءً علی ما اشتهر عند الفرقین من حمل النهی علی التنزیه فکنت اتشبت ببعض الامور فی دفع الاشکال، خلاصه ما دنبال این در آمدیم که این اشکال را حل کنیم و یک جوری حکم وضعی را از لا ضرر برداریم و فقط دال بر حرمت تکلیفی بکنیم. ؟ و تبیین عندی آن حدیث الشفعة و النافی عن منع الفضل لم یكونا حال الصدور من النبى مزیلاً بالضرر، این حدیث شفعه و فضل ماء در زمان صدور از پیغمبر، مذیل به لا ضرر نبودند و آن الجمع بینهما و بینه جمعاً من الراوی بین الروایتین الصّادرَتین ؟ طریقین مختلفین، جمع بین این دو تا، این جمع از راوی است، که راوی آمده جمع کرده، راوی کیست؟ عقبه بن خالد، عقبه بن خالد که از امام صادق این روایت را نقل کرده، خود عقبه آمده از خودش لا ضرر را اضافه کرده در این دو تا و این دلیلش را که ما در روایت عبادة بن صامت نداریم که لا ضرر چسبیده باشد به آن حدیث شفعه و اینها، و هذا المعنى _ خود ایشان می دانستند که چه کاری کرده اند_ و إن كان دعوى عظيماً و امراً يثقل تحمّله علی كثيرين و یأبى عن تصدیقه كثير من؟ من جزم دارم، بالاخره من جزم دارم، کاریش نمی توانم بکنم من جزم دارم که راوی از خودش اضافه کرده !! حالا از کجا جزم داری؟! این را دیگر حلال زاده می داند!

و إنّما اثبتّه، ما آن را تثبیتش می کنیم فی هذا الأوراق رجاء؟ بعض الباحثین و ترک الاحتجاج به فی مواضع معروفة... و بالجمله فاما أنا فلا اشک در اینکه حدیث شفعه و ناهی از فضل ماء لم یكونا مذیلاً بحدیث الضّرر، اینها مذیل به حدیث لا ضرر نیستند و ان الذی ثبت صدوره عنهم منحصرٌ فی قضیة سمرة بن جندب فقط در روایت سمرة بن جندب است و اما غیرى فهو بالاختیار، اختیار دارد که قبول بکند یا نکند، البته ما هم نمی گوئیم در اینکه این لا ضرر، پیغمبر در جای دیگر این لا ضرر را فرموده باشند، ما هم این حرف را نمی زنیم، ولی اشکال در این است آیا امام صادق گفته این را، یا نگفته؟ شما داری در اینجا ادعا می کنی، ما کار نداریم، بالاخره، امام صادق هم این مطلب را بیان کند بالاخره لا ضرر اثبات می شود، بین امام و پیغمبر فرق نمی کند، چه پیغمبر بفرمایند در یک قضیه ای لا ضرر چه امام صادق در یک مسأله ای استشهاد کنند به کلام پیغمبر، بالاخره لا ضرر اثبات می شود، شما داری از کلام امام صادق لا ضرر را برمی دای، حالا این لا ضرر، مال قضیة سمرة بن جندب است خب شاید ما هم قبول کنیم این را، اشکال ندارد، شما می گویی عقبه بن خالد آمده لا ضرر را اضافه کرده و اضافه کردن لا ضرر، شما را در مخمصة انداخته بر اینکه منظور از نهی در اینجا حکم وضعی است و شما برای فرار از حکم وضعی و امر را دال بر تحریم تکلیفی گرفتن، آمدید این لا ضرر را نسبت

به راوی دادید این را شما باید اثبات بکنید، حالا پیغمبر فرض کنید در جای دیگر گفتند یا نگفتند اشکال ندارد، حالا یا گفتند یا نگفتند ما کاری نداریم حالا در صد جای دیگر هم گفته باشند بالاخره همین قدر که قضیه سَمْرَه ثابت شد، خب این مسأله تمام است و اضافه بر آنکه امام صادق آمده در دو تا قضیه، یکی در قضیه شفعه و یکی در یک قضیه دیگر که منع فضل ماء باشد لاضرر را نسبت به پیغمبر داده و کفی به دلیل، کافی است دیگر، ما دیگر نیازی به چیزی نداریم و شما باید در اینجا...، به صرف اینکه عبادۀ بن صامت آمده در اقصیه النبی قضیه لاضرر را یک حکم جدا گرفته این دلیل نمی شود بگوئید که راوی آمده خودش جدا کرده، نه، این همه ما روایات داریم که امام صادق بیان کرده بعد استشهاد کرده به کلام پیغمبر، امام صادق حکم را بیان کرده و بعد استشهاد کرده به آیات قرآن، خیلی زیاده، در این هم همینطور استشهاد کرده و ظهور روایت عقبه از امام صادق، این ظهورش اقوی دلیل بر این است که ما نمی توانیم این را از کلام امام صادق جدا کنیم پس بنا بر این مطلب ایشان در اینکه لاضرر را اسناد به راوی می دهند این بی وجه و بی تأمل است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد